

بی اعتنائی به سیاست



کارل مارکس
ترجمہ: سہراب شباهنگ

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

بی اعتنائی به سیاست

«طبقه ی کارگر نباید خود را در حزب سیاسی متشکل کند، نباید در هیچ شرایطی به عملی سیاسی دست بزند، زیرا مبارزه با دولت به معنی به رسمیت شناختن آن است و این برخلاف اصول ابدی است! کارگران نباید اعتصاب کنند، زیرا تلاش برای افزایش دستمزدها و یا جلوگیری از کاهش آن ها به معنی به رسمیت شناختن کار مزدی است: و این برخلاف اصول ابدی رهایی طبقه ی کارگر است!»

«اگر کارگران، در مبارزه ی سیاسی به ضد دولت بورژوائی، تنها برای به دست آوردن امتیازهایی با هم متحد شوند، سازش هایی خواهند کرد و این برخلاف اصول ابدی است! بنابر این باید هر جنبش مسالمت آمیز را مردود شمرد و این عادت بد را به کارگران انگلیسی و آمریکائی وا گذاشت. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند؛ زیرا این کار سازش با کارفرمایان است، که در آن صورت آن ها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استثمار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. کارگران هم چنین نباید به خود زحمت به دست آوردن قانونی برای منع کار دختر بچگان زیر ۱۰ سال در کارخانه ها را بدهند؛ زیرا با این کار مانع استثمار پسر بچگان زیر ۱۰ سال نشده اند و در نتیجه سازشی کرده اند که به خلوص اصول ابدی نظم وارد می کند!»^۱

«کارگران به طریق اولی نباید، مانند آن چه که در جمهوری آمریکا مرسوم است، از دولت که بودجه اش اساساً از طبقه ی کارگر تأمین می شود، مطالبه کنند که به فرزندان شان آموزش ابتدایی دهد، زیرا آموزش ابتدائی، آموزش کامل نیست^۲. بهتر است کارگران زن و مرد، نه خواندن و نوشتن بدانند و نه حساب کردن، تا این که نزد معلم یک دبستان دولتی آموزش ببینند. بسیار بهتر است که بی سواد و کار

روزانه ی ۱۶ ساعته، طبقه ی کارگر را به حیوان تبدیل کند، تا این که اصول ابدی مورد تجاوز قرار گیرد!»

«اگر مبارزه ی سیاسی طبقه ی کارگر اشکال قهرآمیز به خود بگیرد، اگر کارگران دیکتاتوری انقلابی خود را جانشین دیکتاتوری طبقه ی بورژوا کنند، مرتکب جنایت وحشتناک لطمه به اصول می شوند؛ زیرا به جای آن که سلاح بر زمین گذارند و دولت را ملغی اعلام کنند، برای ارضای نیازهای حقیر و عادی روزانه ی خود، برای درهم شکستن مقاومت طبقه ی بورژوا، به دولت شکلی انقلابی و گذرا می دهند. کارگران نباید سازمان های حرفه ای^۳ تشکیل دهند؛ زیرا با این کار، تقسیم کار اجتماعی جامعه ی بورژوایی را جادوانه می کنند: این تقسیم که کارگران را به تفرقه می کشد، در حقیقت پایه ی بردگی کنونی آن هاست.»

«در یک کلام، کارگران باید دست روی دست بگذارند و وقت خود را صرف جنبش های سیاسی و اقتصادی نکنند. این جنبش ها به آن ها تنها نتایج موقت می دهند.^۴ آنان هم چون مؤمنان واقعی باید به نیازهای روزانه ی خود به دیده ی تحقیر بنگرند و با ایمان کامل فریاد بکشند: "بگذار طبقه ی ما به صلیب کشیده شود و نژاد ما تباه گردد، اما اصول ابدی دست نخورده بماند!" کارگران باید مانند مسیحیان مؤمن به گفتار کشیش ایمان داشته باشند، نعمت های زمینی را خوار بشمارند و به دنبال کسب بهشت باشند. به جای بهشت بخوانید انحلال اجتماعی که روزی در گوشه ی نامعلومی از جهان رخ خواهد داد، بی آن که کسی بداند چگونه و در اثر تلاش چه کسی، و شایدی در همه چیز، برای همه روشن خواهد شد.»^۵

«پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه ی کارگر باید رفتاری درست کارانه داشته باشد و هم چون گله ای از گوسفندان آرام، حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قوانین احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.»^۶

«در زندگی روزانه، کارگران باید مطیع ترین خدمت کار دولت باشند، اما در درون خود باید با انرژی تمام به ضد وجود آن اعتراض کنند و نفرت عمیق تنوریک خود را با خرید ادبیات^۷ مربوط به انحلال دولت نشان دهند. هم چنین باید از هرگونه مقاومتی در برابر نظام سرمایه داری جز دکلمه کردن این که در جامعه ی آینده اثری از این رژیم منفور باقی نخواهد ماند، خودداری ورزند!»

هیچ کس منکر این نخواهد بود که اگر حواریون بی اعتنایی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه ی کارگر آن ها را به درک می فرستاد و خود را در برابر این آیین پرستان بورژوا و اشراف یاوه گو، توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مخبط و کودن اند که هر وسیله ی واقعی مبارزه را به این دلیل که همه ی سلاح های مبارزه را از جامعه ی کنونی باید گرفت و به این خاطر که شرایط عینی این مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی در باره ی آزادی، خوگردانی و آنارشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، بر طبقه ی کارگر منع می کنند. اما جنبش طبقه ی کارگر امروزه چنان نیرومند است، که این سکتاریست های بشر دوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته در باره ی مبارزه ی سیاسی می گویند، در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی هم تکرار کنند. آنان ترسو تر از آنند که این (حقایق بزرگ) را در مورد اعتصاب ها، تشکل های کارگری، سازمان های حرفه ای، قوانین مربوط به زنان و کودکان، محدود کردن زمان کار و غیره به کار برند.^۸

اکنون ببینیم آن ها تا چه اندازه ای می توانند به سنت های خوب، به حیا، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.^۹

سوسیالیست های نخستین (فوریه، اوئن، سن سیمون و غیره) به این دلیل که شرایط اجتماعی هنوز به حد کافی تکامل نیافته بود که به طبقه ی کارگر امکان دهد خود را هم چون طبقه ای مبارز متشکل سازد، جبراً می بایست خود را به رویاهایی در باره ی جامعه ی الگویی (جامعه ی ایده آل) آینده محدود کنند و هرگونه مبارزه ای

مانند اعتصابات، تشکل‌های کارگری و جنبش‌های سیاسی کارگران برای بهبود سرنوشت خویش را محکوم سازند. اما اگر ما اجازه نداریم این پدرسالاران سوسیالیسم را رد کنیم، همان گونه که شیمی دان‌ها اجازه ندارند اسلاف خود یعنی کیمیاگران را رد کنند، با این همه باید از اشتباهی که آن‌ها در آن افتادند، بپرهیزیم، اشتباهی که اگر از جانب ما صورت گیرد، پوزش ناپذیر است.

از سال ۱۸۳۹، هنگامی که مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه‌ی کارگر در انگلستان خصلتی به حد کافی شدید به خود گرفت، بری (Bray) یکی از پیروان اونن، و یکی از کسانی که بسیار پیش‌تر از پرودن به موتونلیسم (جنبش کمک متقابل) رسیده بود، کتابی به نام «درد و درمان کار» نوشت.

بری در یکی از فصل‌های این کتاب در باره‌ی بی‌اثر بودن همه‌ی درمان‌هایی که مبارزه‌ی کنونی به دنبال آن‌هاست، به همه‌ی جنبش‌های کارگران انگلیس، چه سیاسی و چه اقتصادی، به شدت انتقاد می‌کند. او جنبش سیاسی، اعتصاب‌ها، محدود کردن ساعات کار، (وضع) مقررات درباره‌ی کار زنان و کودکان در کارخانه‌ها را محکوم می‌سازد؛ زیرا از نظر او، همه‌ی این‌ها به جای آن که ما را از وضعیت کنونی جامعه بیرون آورند در آن نگه می‌دارند، و تنها تضادها را تشدید می‌کنند.

حال به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودن برویم.^{۱۰} در حالی که استاد (پرودن) این جرأت را داشت که قویاً به ضد جنبش‌های اقتصادی (تشکل‌های کارگری، اعتصاب‌ها و غیره) که مخالف نظرات شفاعت‌گرایانه‌ی موتونلیستی او بودند، موضع‌گیری کند، هر چند که خود با نوشته‌هایش و با شرکتش در فعالیت سیاسی، جنبش سیاسی طبقه‌ی کارگر را تشویق کرد، مریدان او آشکارا جرأت نمی‌کنند به ضد جنبش سخن بگویند. من در سال ۱۸۴۷ هنگامی که اثر اصلی پرودن به نام «تضادهای اقتصادی» («فقر فلسفه») منتشر شد^{۱۱}

سفسطه‌های او به ضد جنبش کارگری را رد کردم.^{۱۲}

اما در سال ۱۸۶۴، پس از تصویب قانون اولیویه که برای کارگران فرانسه به شیوه ای بسیار محدود حق تشکل قایل می شد، پرودون با کتاب «در باره ی ظرفیت سیاسی طبقات کارگر»، که چند روز پس از مرگش به چاپ رسید، دوباره حرف های سابقش را پیش کشید.^{۱۳}

حمله های استاد چنان به مذاق بورژواها خوش آمد که به هنگام اعتصاب های بزرگ خیاطان لندن در سال ۱۸۶۶، روزنامه ی تایمز، پرودون را با ترجمه ی اثرش و محکوم کردن کارگران از زبان او مفتخر ساخت. چند نمونه ارائه دهیم:

کارگران معدن ریو دو ژیه (Rive-de-Gier) اعتصاب کرده بودند، سربازان را برای بر سر عقل آوردن آن ها، اعزام کردند. پرودون فریاد می کشد:

«مقامی که دستور گشودن آتش به روی کارگران معدن ریو دو ژیه داد، واقعاً بدبخت و نفرت انگیز بود. اما او مانند بروتوس (لوسیوس ژونیوس) که بر سر دوراهی مهر پدري و وظیفه ی کنسولی خود قرار گرفته بود، عمل کرد: بروتوس می بایست فرزندان خود را قربانی کند، تا جمهوری را نجات دهد. او تردیدی به خود راه نداد و آیندگان جرأت نکردند او را محکوم کنند».^{۱۴}

تا آن جا که پرولترها به یاد دارند، هیچ بورژوایی از قربانی کردن کارگران خود برای منافع خویش تردیدی به خود راه نداده است. این بورژواها چه برتوس هایی هستند!

«نه، حقی به نام حق تشکل وجود ندارد، همان گونه که حقی به نام حق شانتاژ، کلاه برداری و دزدی وجود ندارد، همان گونه که حقی برای زنای با محارم و زنای محصنه وجود ندارد».^{۱۵ و ۱۶}

اما باید گفت، که قطعاً حق یاوه گویی وجود دارد.^{۱۷}

اصول جاودانه ای که به نام آن ها استاد این فریاد لعن و تکفیرهای غلیظ و شدید مذهبی گونه را سر می دهد، کدام اند؟

نخستین اصل ابدی:

«نرخ دستمزدها قیمت کالا را تعیین می‌کند.»

حتا آن‌هایی که کوچک‌ترین اطلاعی از اقتصاد سیاسی ندارند و نمی‌دانند که اقتصاددان بزرگ بورژوا، ریکاردو، در کتاب «اصول اقتصاد سیاسی» که در سال ۱۸۱۷ منتشر شد، این اشتباه قدیمی را برای همیشه رد کرده، به هر حال این واقعیت چشم‌گیر صنعت انگلیس را می‌دانند که این صنعت می‌تواند محصولات خود را به بهایی پایین‌تر از هر کشور دیگر عرضه دارد؛ در حالی که دستمزدها در این کشور، به طور نسبی بالاتر از هر کشور اروپایی دیگرند.

دومین اصل ابدی:

«قانونی که تشکل را مجاز می‌داند، از بنیاد، ضد حقوقی، ضد اقتصادی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است.»^{۱۸ و ۱۹}

در یک کلام، «مخالف حق اقتصادی رقابت آزاد است». اگر استاد اندکی کم‌تر شوونیست بود، از خود می‌پرسید چگونه می‌توان توضیح داد که چهل سال پیش قانونی به این اندازه مخالف با حقوق اقتصادی رقابت آزاد در انگلستان تصویب گردید؟ و چگونه است که با تکامل صنعت و هم‌راه با آن رقابت آزاد، قانونی که به این حد ضد هرگونه جامعه و هرگونه نظمی است، خود را هم‌چون ضرورتی در همه‌ی کشورهای بورژوایی تحمیل می‌کند؟ در این صورت او احتمالاً کشف می‌کرد که چنین حق (حق که پرودون از آن سخن می‌گوید) - حق با «ح» بزرگ-، تنها در کتاب‌های درسی اقتصادی‌ای وجود دارد، که بچه‌مکتبی‌های بی‌سواد اقتصاد سیاسی بورژوایی نوشته‌اند، کتاب‌هایی که در آن‌ها مرواریدهایی از این‌گونه یافت می‌شود: «مالکیت، ثمره‌ی کار است»، - فراموش کرده‌اند بیفزایند «کار دیگران»-.

سومین اصل ابدی:

«بدین سان به بهانه ی ارتقای طبقه ی کارگر از به اصطلاح موضع پایین اجتماعی، باید توده ی وسیعی از شهروندان یعنی طبقه ی استادکاران، انتروپرونها، صاحب کاران و بورژواها را افشا کرد؛ باید دموکراسی کارگری را به نفرت از این بخش وحشتناک، دست نیافتنی و متشکل طبقه ی متوسط برانگیخت؛ باید جنگ تجاری و صنعتی را به سرکوب قانونی ترجیح داد و تضاد طبقاتی را به پلیس دولتی.»^{۲۰}

استاد (پرودون) برای جلوگیری از برون رفت طبقه ی کارگر از به اصطلاح موضع پایین اجتماعی اش، اتحادی را محکوم می کند که طبقه ی کارگر را به مثابه ی طبقه ی متخاصم رده بندی های محترم کارفرمایان، انتروپرونها و بورژواها، متشکل می سازد، و این ها مانند پرودون، پلیس دولتی را بر تضاد طبقاتی ترجیح می دهند.

پرودون خیرخواه برای دور کردن هرگونه انزجار^{۲۱} از این طبقه ی محترم، به کارگران «آزادی یا رقابت را که تنها تضمین ماست» به عنوان بهترین درمان (تا فرارسیدن نظام موتونلیستی) توصیه و تجویز می کند. استاد، بی اعتنایی به اقتصاد را موعظه می کرد تا آزادی و رقابت بورژوایی را که تنها تضمین ماست در امان نگه دارد، شاگردان بی اعتنایی به سیاست را موعظه می کنند تا تنها تضمین آزادی بورژوایی خود را حفظ کنند.

اگر نخستین مسیحیان که بی اعتنایی به سیاست را موعظه می کردند، به بازاری امپراتوری (نیرومند) نیاز داشتند تا از ستم دیده به ستم گر مبدل شوند، حواریون جدید بی اعتنایی به سیاست اعتقاد ندارند که اصول ابدی شان به آن ها خودداری از لذت های دنیوی و امتیازات گذرای جامعه ی بورژوایی را واجب می کند.

با این همه باید پذیرفت با رواقی گری ای^{۲۲} از نوع شهدای مسیحی، این حواریون جدید، ۱۴ تا ۱۶ ساعت کار روزانه را، که در کارخانه ها به کارگران تحمیل می شود، تحمل می کنند!

کارل مارکس لندن ۱۸۷۳

لندن ژانویه ۱۸۷۳

منتشر شده در مجموعه ی آلمانا ریپولیکانو پر لاتو ۱۸۷۴

۱- در ترجمه ی انگلیسی: «اگر کارگران در مبارزه ی سیاسی به ضد دولت بورژوازی، تنها موفق به کسب امتیازهایی گردند، در آن صورت مرتکب گناه سازش شده اند و این برخلاف اصول ابدی است! بنابراین باید همه ی جنبش های مسالمت آمیز مانند آن چه که کارگران انگلیسی و آمریکایی بدان بد عادت شده اند، مردود شمرده شوند. کارگران نباید در جستجوی محدودیت قانونی ساعات کار روزانه باشند؛ زیرا این کار سازش با کارفرمایان است، که در آن صورت آن ها را به مدت ۱۰ یا ۱۲ ساعت استثمار خواهند کرد و نه ۱۴ یا ۱۶ ساعت. آن ها حتا نباید برای منع قانونی کار کودکان کم تر از ۱۰ سال وارد عمل شوند؛ زیرا با این کار به استثمار کودکان بالاتر از ۱۰ سال پایان نبخشیده اند و از نو سازشی کرده اند که خلوص اصول ابدی را لکه دار می کند.»

۲- در ترجمه ی انگلیسی: «کارگران به طریق اولی نباید، مانند کارگران جمهوری آمریکا، دولت را که بودجه اش اساساً از طبقه ی کارگر تأمین می شود، موظف به تضمین آموزش ابتدایی برای فرزندان شان کنند؛ زیرا آموزش ابتدایی آموزش کامل نیست...»

۳- در ترجمه ی انگلیسی: اتحادیه های حرفه ای.

۴- در ترجمه ی انگلیسی: این جنبش ها هرگز نمی توانند به آنان چیزی جز نتایج کوتاه مدت بدهند.

۵- در ترجمه ی انگلیسی: «... به جای بهشت بخواهند انحلال اجتماعی که مقدر است روزی در جایی از جهان رخ دهد، بی آن که کسی بداند چگونه و از طریق چه کسی، و شیادی در همه ی جنبه ها به طور یک سان خود را نشان می دهد.»

^۶- در ترجمه ی انگلیسی: «پس در انتظار این انحلال اجتماعی معروف، طبقه ی کارگر باید رفتاری قابل احترام داشته باشد و مانند گله ای از گوسفندان پرورای حکومت ها را آسوده بگذارد، از پلیس بترسد، به قاتون احترام بگذارد و بی شکایت خود را گوشت دم توپ کند.»

^۷- در ترجمه ی انگلیسی: با خرید و مطالعه ی ادبیات.

^۸- در ترجمه ی انگلیسی: نمی توان انکار کرد که اگر حواریون بی اعتنائی به سیاست، به این صراحت سخن می گفتند، طبقه ی کارگر در محکوم کردن آن ها درنگ نمی کرد و خود را در برابر این آیین پرستان بورژوا و نجیب زادگان فرو رانده از طبقه ی خود توهین شده احساس می کرد؛ حضراتی که چنان مخطب و کودن اند، که هر وسیله ی واقعی مبارزاتی طبقه ی کارگر را به دلیل این که همه ی سلاح های مبارزه را از جامعه آن چنان که هست باید گرفت، و این که شرایط سرنوشت ساز مبارزه بدبختانه با خیالات ایده آلیستی این دکترهای علوم اجتماعی در باره ی آزادی، خوگردانی و آنارشی که به صورت احکام الهی بنا نهاده اند، منطبق نیست، مردود می شمارند. اما جنبش طبقه ی کارگر امروزه چنان نیرومند است که این سکتاریست های پشردوست دیگر جرأت ندارند حقایق بزرگی را که پیوسته در باره ی مبارزه ی سیاسی می گویند، در زمینه ی مبارزه ی اقتصادی هم تکرار کنند. آنان صاف و ساده ترسوتر از آنند که این (حقایق بزرگ) را که در مورد اعتصاب ها، محدود کردن زمان کار و غیره و غیره به کار برند.

^۹- در ترجمه ی انگلیسی: اکنون ببینیم آیا آن ها هنوز می توانند به سنت های خوب، به فروتنی، به حسن نیت و به اصول ابدی تکیه کنند.

^{۱۰}- در ترجمه ی انگلیسی: این ما را به منبع وحی این دکترهای علوم اجتماعی، به نزد پرودون، می کشاند. در حالی که استاد...

^{۱۱}- در ترجمه ی انگلیسی: تازه منتشر شده بود...

^{۱۲}- نگاه کنید به «فقر فلسفه» پاسخ به «فلسفه ی فقر» آقای پرودون، پاریس ۱۸۴۷، انتشارات فرانک، فصل ۵ «اعتصاب ها و تشکل های کارگری» (زیرنویس مارکس).

^{۱۳}- اشاره ی مارکس به ویژه به فصل IX کتاب «ظرفیت سیاسی طبقه ی کارگر» پرودون است. در سال ۱۸۶۴ حکومت امپراتوری فرانسه به ابتکار ناپلئون سوم لایحه ی لغو منع تشکل، یعنی اصلاح مواد ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، قوانین جزایی فرانسه را به مجلس این کشور

پیشنهاد کرد. امیل اولیویه، گزارش‌گر این لایحه به مجلس، وظیفه دفاع از آن را به عهده گرفت.

پرویدن بر مبنای اصل آزادی رقابت، ممنوعیت تشکل‌کاری را درست می‌داند و استدلالات اولیویه در دفاع از این لایحه را رد می‌کند و اپوزیسیون مجلس را که وظیفه اش برای «روشن کردن اکثریت» در باره ی بدی های این لایحه را انجام نداده، مورد انتقاد قرار می‌دهد.

دلایل اولیویه در دفاع از آزادی تشکل چنین اند:

۱- جرم تلقی کردن تشکل ناشی از اراده ی قانون گذار است، بنابر این می‌تواند براساس قانونی در جهت مخالف این اراده ی قبلی لغو گردد؛

۲- اگر یک کارگر منفرد می‌تواند خواستار افزایش دست‌مزد یا ترک و یا متوقف کردن کار باشد، چرا باید جمع کارگران را از این امکان محروم ساخت؟ چرا باید کارگران یک کارگاه، یک صنف، یا یک شهر از چنین امکاناتی محروم باشند؟

۳- کارفرمایان به دلیل موضع برتر و تعداد کم‌شان در عمل این امکان را دارند که بدون مجازات، انتلاف و تشکل به وجود آورند، از این رو قانون گذار تنها کاری که می‌تواند بکند اینست که با قانونی کردن تشکل، بین کارگران و کارفرمایان در این زمینه حق برابر ایجاد کند؛ پرویدن مخالف این هر سه دلیل است: در مورد دلیل اول می‌گوید: بدی تشکل ناشی از این نیست که قانون گذار آن را منع کرده، بلکه یک بدی ذاتی است که هیچ قانونی نمی‌تواند آن را بپذیرد؛ زیرا مخالف رقابت آزاد و مانع عمل کرد آزاد قانون عرضه و تقاضاست، که امکان استفاده ی عادلانه ی سهم کارگر از خدمت خود و سهم کارفرما از کالا و سرمایه ی خود را فراهم می‌سازد. در مورد دلیل دوم می‌گوید: آن چه که در مورد فرد صادق است، در مورد جمع صادق نیست؛ زیرا که جمع از مرتبه ی بالاتری است و عمل کردها و ویژگی های آن با فرد فرق دارد. پرویدن در تأیید استدلال خود می‌گوید: آقای اولیویه که کمونیست نیست و موافق مالکیت فردی و مخالف مالکیت جمعی است، به سنوال کمونیستی که بپرسد اگر مالکیت برای فرد مفید و خوب است، چرا جمع را باید از آن محروم کرد و نباید مالکیت جمعی را پذیرفت، چه پاسخ می‌دهد؟

پروودون دلیل سوم در تأیید لایحه را این چنین رد می کند: اولاً ائتلاف و تشکل کارفرمایان نمی تواند پنهان باقی بماند و حتی زودتر از ائتلاف کارگران معلوم می شود، ثانیاً راه حل این نیست که بگوییم چون ائتلاف کارفرمایان ممکن است، پس ائتلاف کارگران را هم مجاز شمرد، بلکه باید هر دو را منع کرد. او به ویژه از این جهت که مجاز شمردن تشکل، باعث تشدید برخورد بین کارگران و سرمایه داران و تقویت نفرت نسبت به سرمایه داران می شود، با آن مخالفت می ورزد. او می گوید: با آزادی تشکل، دولت از خود در زمینه ی حفظ «حقوق اقتصادی» که آزادی رقابت در رأس آن قرار دارد، سلب مسئولیت می کند و کارگران و کارفرمایان را به نزاع با یک دیگر تشویق می نماید.

پروودون به اپوزیسیون انتقاد می کند، که چرا از خود اعتراضی نشان نمی دهد و «... هنگامی که قدرت حکومتی در اندیشه ی خوش بختی کارگران بی آن که خود بدانند با لیبرالیسم نسنجیده اش فریاد می زند نفرت بر بورژواها! اپوزیسیون به جای روشن گری پاسخ می دهد، بکش بکش!». او در پایان این فصل به شرح زیان های اعتصاب برای کارگران می پردازد و از این که مخالفتی شدید به ضد طبقه متوسط دامن زده می شود، ابراز تأسف می کند.

او همه ی «این ناهماهنگی ها» را تنها معلول تمرکز سیاسی دولتی از یک سو و سرمایه داری دچار هرج و مرج از سوی دیگر می داند. (پروودون: مجموعه ی آثار، جلد سوم، از صفحات ۳۹۹-۳۷۲. انتشارات اسلاتکین، ژنو- پاریس ۱۹۸۲) (زیرنویس مترجم)

^{۱۴}- پروودون «در باره ی ظرفیت سیاسی طبقه ی کارگر»، پاریس، لاکروا و شرکا، چاپ ۱۸۶۸ ص ۳۸۷ (زیرنویس مارکس).- مجموعه ی آثار پروودون، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۰، مترجم-

^{۱۵}- همان جا صفحه ی ۳۳۳ (زیرنویس مارکس).- مجموعه ی آثار پروودون، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۶، مترجم-

^{۱۶}- در ترجمه ی انگلیسی: ...همان گونه که حقی به نام حق تقلب، دزدی، زنای با محارم و زنای محصنه وجود ندارد.

^{۱۷}- در ترجمه ی انگلیسی: اما کاملاً روشن است، که حق پیاوه گویی وجود دارد.

^{۱۸}- مجموعه ی آثار پروودون، جلد ۳، صفحه ی ۳۸۸. (مترجم)

۱۹- در ترجمه‌ی انگلیسی: «قانونی که تشکل را مجاز می‌داند، کاملاً ضد حقوقی و مخالف با هر جامعه و هر نظمی است.»

۲۰- همان‌جا، ص ۳۸-۳۳۷ (زیرنویس مارکس).- مجموعه‌ی آثار پرودون، جلد ۳، صفحه‌ی ۳۹۱، مترجم-

در این‌جا هم انتقاد پرودون به قانون آزادی تشکل است، که از نظر او موجب تشدید برخورد کارگران با کارفرمایان و تقویت نفرت نسبت به اینان می‌گردد. در مقابل، او سرکوب قانونی تشکل را برای جلوگیری از جنگ تجاری و صنعتی (هم به معنی مبارزه بین کارگران و کارفرمایان و هم به مفهوم مبارزه با میادله‌ی آزاد بین کشورها، چون پرودون طرفدار پروتکسیونیسیم Protectionism حفاظت از صنعت و اقتصاد «ملی» بود) و افزایش تضاد طبقاتی تجویز می‌کند. (زیرنویس مترجم)

۲۱- در ترجمه‌ی انگلیسی: هرگونه حمله به این طبقه‌ی محترم.

۲۲- Stoicism (رواقی‌گری) مکتب فلسفی‌ای که حدود سه قرن پیش از تولد مسیح در آتن از سوی زنون پایه‌گذاری شد. این فلسفه ضمن تکیه بر فضیلت، اخلاق و ترک دنیا، بی‌اعتنائی به لذت و درد را ترویج می‌کرد. مارکس در این‌جا به گونه‌ای طنزآمیز بی‌اعتنائی آنارشئیست‌ها به اقتصاد و سیاست را با رواقی‌گری مسیحیان نخستین مقایسه می‌کند.

انگلس در مقاله‌ی «درباره‌ی تاریخ مسیحیت نخستین» (۱۸۹۵) و کائوتسکی در کتاب «بنیادهای مسیحیت» (۱۹۰۸) با تکیه بر پژوهش‌های برونو باوئر و دیگران، بر تأثیر فلسفه‌ی یونانی و رومی، به ویژه مکتب رواقی، بر مسیحیت نخستین تأکید می‌ورزند. انگلس در این مقاله می‌نویسد: «تأثیر عظیم مکتب فیلوئی اسکندریه و فلسفه‌ی عامیانه‌ی یونانی و رومی (فلسفه‌ی افلاطونی و عمدتاً فلسفه‌ی رواقی) بر مسیحیت که از سوی کنستانتین به دین دولتی تبدیل شد، در جزئیات آن مشخص نشده، اما وجود این تأثیر ثابت گشته، و این در درجه‌ی اول کار برونو باوئر است.»

یکی از نموده‌های این تأثیر، بی‌اعتنائی به سیاست بود که در دیدگاه‌های رواقیان جایگاه خاصی داشت. کائوتسکی به ویژه بر تأثیر نظرات سنکا Seneca فیلسوف رواقی (وزیر نرون) بر آرای مسیحیان نخستین انگشت می‌گذارد. او می‌نویسد: «سنکا، این نجیب‌زاده‌ی

رواقي، بروتوس (مارکوس ژونیوس) را به عدم شرکت در سیاست موعظه می کرد؛ زیرا شرکت در سیاست با اصول رواقي گری مخالف است، اما همین سنکا که با شرکت بروتوس جمهوری خواه در مبارزه ی سیاسی مخالفت می ورزید، خود شریک همه ی جنایات آگری پینا و نرون بود و برای حفظ مسند وزارت خود نقش واسطه ی این آزمندان و لذت پرستان را به شدت می کوبید، در سال ۵۸ م متهم شد که میلیون ها ثروت خود را از راه غصب ارث و رباخواری به دست آورده است. به گفته ی دیوکاسیوس، یکی از علل شورش بریتون ها (اسلاف بریتانیایی ها) در دوره ی نرون این بود که سنکا به آن ها وامی به مبلغ ده میلیون دینار با نرخ بالایی تحمیل کرده و سپس با شدت عمل خواستار بازپرداخت فوری و یک جای آن شده بود. سنکای ناطق که فقر را می ستود، (Sesterius سکه ی نقره ای روم قدیم برابر یک چهارم دینار) که یکی از بزرگ ترین ثروت های آن زمان بود، از خود بر جا گذاشت.»

بی اعتنایی به سیاست، چه در آن زمان و چه اکنون، به معنی طرف داری از سیاست ارتجاعی حاکم و نیز رباکاری و تضاد فاحش بین حرف و عمل است. (یادداشت مترجم).

توضیح: متن حاضر را سهراب شباهنگ از روی ترجمه ی فرانسوی مجموعه ی «مارکس»، انگلس، لنین درباره ی آنارشیزم و آنارکوسندیکالیسم»، مسکو ۱۹۸۲، صفحات ۱۰۷-۱۰۱ و در مقایسه با ترجمه ی آثار مارکس و انگلس به فارسی ترجمه و بهروز فرهیخته آن را ویرایش کرده است.

ترجمه: سهراب شباهنگ

ویراستار: بهروز فرهیخته

منبع: دفتر هشتم «نگاه»

بازنویس: یاشار آذری

<http://www.javaan.net/nashr.htm>

BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK آدرس پستی:

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲